

کتابخانه
مشرقی
اسلامی

۱

۱۰۵۳۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب محمود الشجره الامانی ۲ - اثر الفاضل

مؤلف میرزا قلی

موضوع

شماره قفسه ۱۳۰۵۰۵۰۵۰۵

۱۰۲۹۴

کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

۸۶۹۷۶

بازدید شد
۱۳۸۵

ن. ۱۰۵۳۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه اشعار آملانی - ۲ - نه الصفحات

مؤلف: میرزا تقی

موضوع: تازه تصانیف ۱۳۰۵ هـ

بازدید شد
۱۳۸۵

بازرسی شد
۶ - ۲۷

۵

نه الفصاحت

ارباب
—
۲

1C901

17969

نسخه زهر الغصا ح



بسم الله الرحمن الرحيم

فصح ترين كتابي كه از جوش صفا كويست برادر دلولو آيد از
در غن نجابت نشاند صورت پرداز مضي آفرينيت كه
در دانه وحدت را بلك كشت كشيدن و بلس ترين صفا بكم پيش
نور آينس يانلد پوزيلار و قمر خاندن غن خسته و الا بكميت كه
صحب بايت از افق جنبشش و سيرة زهر خدای جهان آفرين صفت

و

محمد مصطفی صلعم و برالت بر كزيب و خيم رسول و الله الله كه خبر غيبي السلام
دولاد احوالش را كزيب و سر او از خفت خفت خيم و بديع اما بعد
قيس يوليديد بيان كويد در اين مختصر است حجة الله على كل شيء
در بيان صفت خيمه در در نظم و شعر فارسي از دانش كزيب نباشد
و تحرير آن بايت ره سيد و الا صفا خاندان بلند نسب خيمه
دردمان خواص محيط خيمه و حالت يا سمين ريز كزيباني و خيمه
كنه فتم خيمه شفا نغوار بر سر و پا طبع الوارم و زيبا سيد اما بعد
دست خيمه اتفاق افتاد خيمه كرده خيمه و يا كزيباني و خيمه
و كزيب تسميه خيمه نام نام او خيمه و يا خيمه و يا خيمه و يا خيمه
و يا كزيب و يا خيمه و يا خيمه و يا خيمه و يا خيمه و يا خيمه
يا اثار فرغ اول و بيان خيمه و يا خيمه و يا خيمه و يا خيمه و يا خيمه

نسخه زهر الغصا ح
مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

اول در بیان ماهیت کلمه و کیفیت انقسام آن به اقسام ششگانه
 و اینکه کلمه لفظی گویند در موضوع یا برای معنی مفرد و محقق یا در موضوع
 است بر آنش یعنی بر جسمش نه برای لفظش در آن
 هم کلمه است موضوع یعنی برای بیان مایه و لفظ یعنی انداختن
 چیز به یاد آن پس لفظ عام است و کلمه خاص چه کلمه
 لفظی گویند و غیر لفظی گویند چون الفاظ همه
 مثل جنس و متی و دیز و کلمه بر قسم اسم و فعل
 و حرف شمرده دوم در بیان اسم آنچه صانع که بگوید پسندار او
 بسم او مقترن نبوی یکی از اقسام ششگانه در ماضی و حال و مستقبل
 باشد آنرا اسم گویند مثال آن زنده قائم است شمرده سوم
 در بیان فعل هر چه پسندار بوی او نباشد ملای یا او نباشد مقترن

فوق

یکی از اقسام ششگانه آنکه مستقیمان کلمه و نحوایان فخر کنند
 چون گفت در وقت شمرده چهارم در بیان حرف و آن
 در اصل عبارت است از حروف مفردة و آن برینست
 حروف است هر بر یکس طایفه است و در اصطلاح نحاة کلمه را گویند
 در مسند و مسند الیه نباشد خواه یک حرف بود خواه دو حرف خواه
 زیاد از آن و آن برای ربط کلام تجزیه و تفریق در آید و کلام حرفی
 تمام خود را بقوت و در زیر سه فقره مثل کج و صوفی و حرف در باب
 از آن و حال چون کلام از حرف مجهول است از خبر میگوید
 اگر لطف می باشد کلام است کار میگویم نوز و غیره زنده
 فرع هم در ذکر ضرورت کلمه و حذف کلمه در کلام عام از آنکه
 اسم یا فعل یا حرف بشرط تقدیم و تاخیر و تکرار و ترکیب

و نیز فرغ یک شمره بعد شمره با جمله کلمه روانی بود
جمله است کاف و آن بر چند قسم بود اول کاف بیانی و آن مبین
صفت و موصوف و کلام قابل بود و غیره و حذف است
در الحاق کاف با هر کس در قریب یا و یا و هر چه در معنی ظاهر بیان
کلام قابل غیر صفت در است نباشد بلکه غلط و محض جمع است
چون گوید سر و سر این غرض است که قابل که پیش از این است
حال کار کام و نشان ساخته است بهمان صفت بیانی اند
که چنانچه نهی شکر بی در در و بی در و نهی حذف این در و
بسیکونه جایز نیست زیرا کاف تمام و آن شهر است زیرا که
تعلیل و آن قائم مقام زیرا که بعد از آن و ضو و کلام
که از حذف است زیرا کاف بمقتی تا مثال از حذف است

که مردم عیب فرستند و حذف این هر کس کاف هم جایز
نباشد زیرا کاف بمقتی هم چنانچه غرض گوید محبت بر سوخته
جائیکه یک شمره در آید که مرغ کباب است که با مال در آید و هم در
هم شعر بیت نظر بر کفر ماه صلوات بر آینه کردم که صورت
و آن غنیمت است که لوفای نیست که کاف نیست که هم وحی
بیاید که ترا با و نیست که حذف این کاف در بعضی اجزاء
وارد است بمبدل که صحت و صحت کاف دال بود بر این صحت
در صدق و عدم کاف بر عدم صحت در صدق و عدمی دیگر
کاف صحت بمعنی تا که این مثال آن حذف بر کما خوش نشسته
که تب بر غالب غلبه کرد مثال دیگر چای میوه است
بطور لوف که کافش در رسیدن تا کاف تب بر روی

و ناگاه جیش در رسید انکشاف هم لایق حذف بنیاد
 دیگر کاف تصغیر در آخر کلمه باید تغییر مرکب و سنگ و سنگ
 دیگر کاف صله یعنی که مثال اگر که هر حرکت است من
 هست اویم یعنی که یکسان هر حرکت دیگر کاف یعنی
 بلکه مثال آن نیز در علم از و کمتر که احد عشر او می تواند
 این بر دو کاف قابل حذف بنیاد دیگر کاف که مثال
 موقوفیت هم که بعد که عاقل را از آن از رفتن به خود گفته در آخر
 کاف بنان در آخر صحرای کاف استقیام با بنای نیز باید بود
 یعنی جمع فارسی با بنای نیز از تغییر در آخر کلمه باید بود تغییر و قیام
 و استقامتی بود که بعد است و معنی اما بنای مثال آن چگونه
 بر قدامت عرض توان که وجه قدما بر چه گفته اند سند است پس شید

در دوم ایران کسر و کاف استقامتی که بنای نیز خوانند
 بنیان مجهول دیگر بر چه از آن انواع است یا بعد که هر کلمه باید و آن
 بر چند نوع است یا وحدت و آن همیت مجهول و معنی با بکر گفته
 و باقی آن مکتوب با بنای نیز در وسط و باقی که هر کلمه باید و آن
 لیکن و باقی است و یک امر و نیز باقی با معرفت گفته است یا
 در بعد و آن را در فصاحت در کلام فارسیان که در انهم در حرکت
 مثل با وحدت است مثال هر وقت که خوانسته باشم معنی هر وقت
 خوانسته باشم و یا که در آخر کلمه باید که اول آن کلمه به طرف بود
 و معنی با بنای نیز مانند عجب که هر طرف مکتوب و حذف این را و بعد
 یا که تغییر که در ال بود و حذف کلمه کاف بنان بر اصل بعد
 آن باید مثال آن بیت را که هر کلمه مکتوب یا در اول کلمه

باز نیز خردم بجهت غرضی را یکبار نیز خواند و دهم را تودیه خواند
 مسجود را بر مصحف و بعد از این با نیت نیز مسجود خواند یا مسجود
 بخورد و در این امر باید دانست که اگر عذر در دفع نفسی نیز
 جایند و کلمه را بر پایه فصاحت معینند چون بوقت و گفت
 و در بعضی مواقع نیز باید در اول امر و ماضی امر آید معجز خوانند چون
 بن و با و - نیز میخیزد باقر بعد چون با تو غمزد بنو غمزد و با و
 که میخیزد با و در فصاحت نیست و در هر دو حالت در میان
 لفظ از باب مسجود در اول امر و قیام لفظ در اول ماضی نیست در
 و اگر نیز بعد از فعل شود و در ماضی و بنو غمزد بنو غمزد
 - بر حسن غمزد بنو غمزد که یکبار معجز خوانند و در این دو حالت
 نیز از یاد خود و غیر زاید و غیر زاید نیز بود و حذف کسر و نحو مثال

۱۰
علاجی که این کس را بر در خواب انداخته اند که بهر حال از
خفتن آن عجزت میسر نمیگردد و باید که بهر حال خفتن
عجزت بجای خود نه مثال اگر قتلند اگر در بار زمین خفتن
خفته نبودم یعنی در خانه نبودم و در آن امر و فعل ماضی را انقضات
نقد مثال اگر باوان بلند بکشت ای خادم و یکدیگر خورد و در
در آن کلمه بیاید و در آن آن باز غنیت بود مثال آن
چرا در وقت نوع همیشه است که خوابی است که در آن است
نیز یعنی میخاسته مثال سر جگر در آن است و در آن غنی
و همچنین و آن نیز زیاد بود و غیر زیاد مثال زیاد از جگر خفتن
بام بود مثال غیر زیاد که یک کس است بود همچنین
و آن حرف بود و در آن حرف در آن کس است یعنی آن

[illegible]

[illegible][illegible]

میں

[illegible]

[illegible]

خ

قدیم این قریب قریب تار در منی دست تا غنای نه پیش
خیزد و دهان خود مستی و دست کبریا قریب و دست
صفت غیب نیراید و پادشاه بی غنای نه پیش
صد سیر زنده و دست و غیب محضه جبهه پادشاه
مفهوم و محرم جزو دست و غیب و دین عدم غنای نه پیش
و دست غنای نه پیش و غنای نه پیش و غنای نه پیش
افسوس و محرم جزو دست و غیب و دین عدم غنای نه پیش
و دست غنای نه پیش و غنای نه پیش و غنای نه پیش
افسوس و محرم جزو دست و غیب و دین عدم غنای نه پیش

در بر میجو بود و فوق آنست معونی باشد نفوذ لایزال و قدس و درین
منتهی جلال و خلق منبع و مظهر و محو و بطل غیر میجو پس بدست
قدم و اصل نمود و بنده پیرانش است و فرزند و نایب است منبع و مجرای
پسندین بخت بدو غریبه غیر منتهی و اولاد و نسل و نسل و نسل و نسل
آنها زلفه غیر مفید و آنرا در حق قدم و حسن و عیال است و غریبه
سخن و حر و امان و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
قرینه است و است میبندد و است میبندد و است میبندد و است میبندد
و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
معرفت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
یا و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
مشابه و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت

چهارم از فقه در سنه ۱۰۸۰ هجری قمری

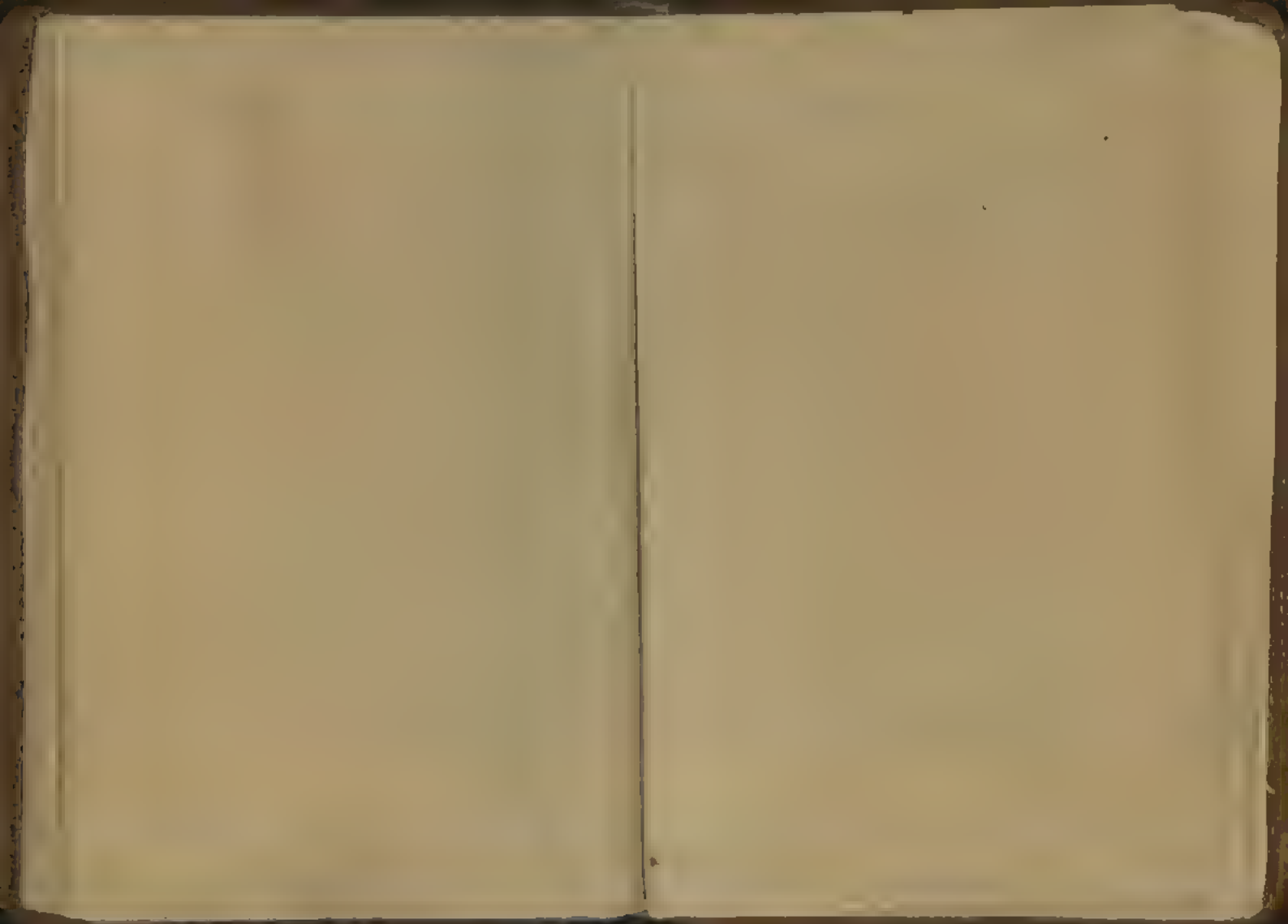
در سنه ۱۰۸۰ هجری قمری

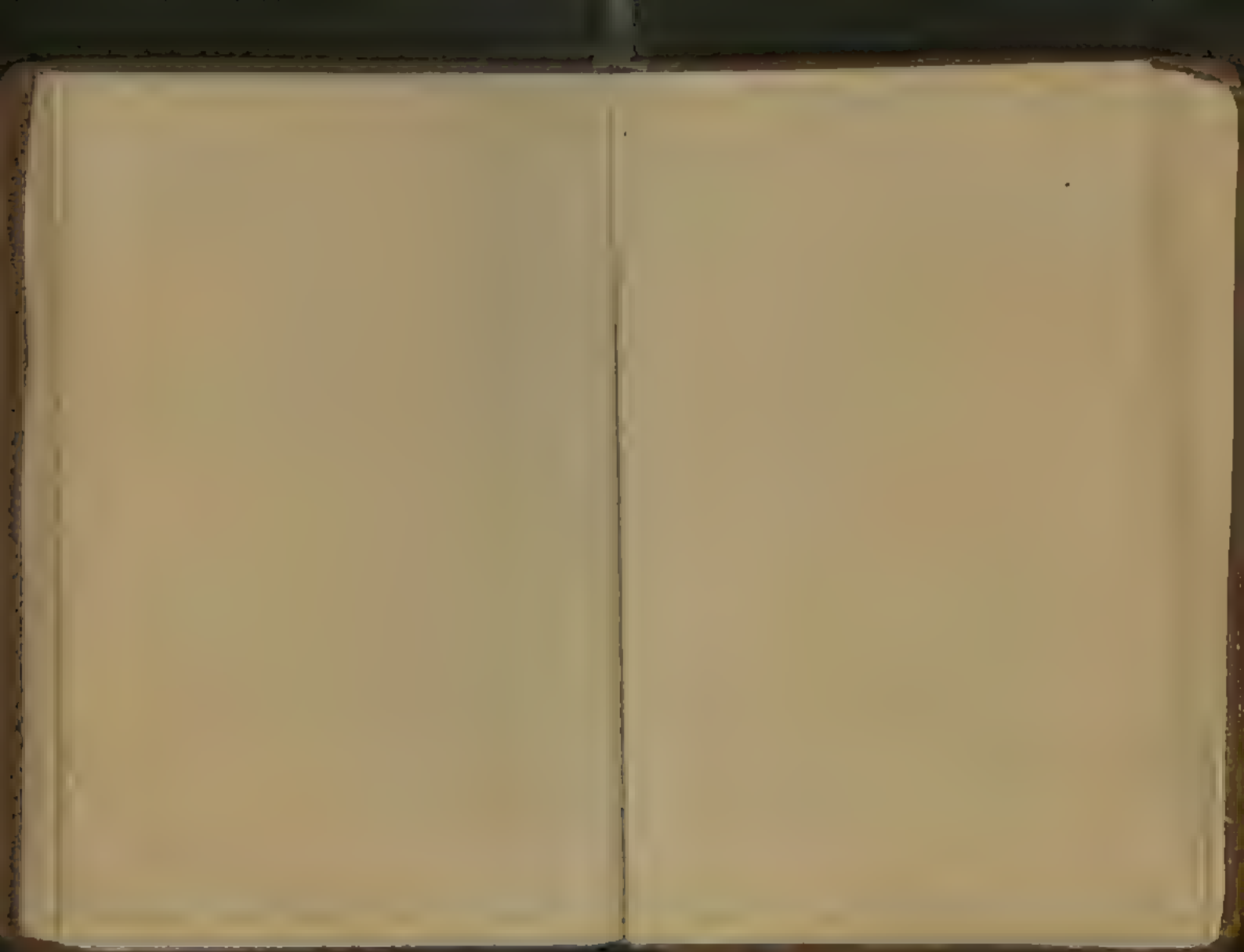
در سنه ۱۰۸۰ هجری قمری

در سنه ۱۰۸۰ هجری قمری

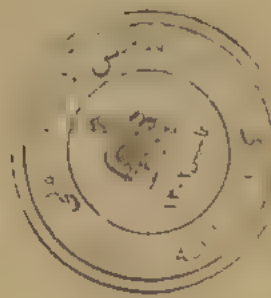
در سنه ۱۰۸۰ هجری قمری

در سنه ۱۰۸۰ هجری قمری









کتابخانه مکتب اصفهان

نقد و سنجش بر سر این کتاب که در این کتابخانه است
محمود است و نویسنده آنست که در این کتابخانه است
نقد و سنجش بر سر این کتاب که در این کتابخانه است
محمود است و نویسنده آنست که در این کتابخانه است
نقد و سنجش بر سر این کتاب که در این کتابخانه است
محمود است و نویسنده آنست که در این کتابخانه است

نقد و سنجش بر سر این کتاب که در این کتابخانه است
محمود است و نویسنده آنست که در این کتابخانه است
نقد و سنجش بر سر این کتاب که در این کتابخانه است
محمود است و نویسنده آنست که در این کتابخانه است
نقد و سنجش بر سر این کتاب که در این کتابخانه است
محمود است و نویسنده آنست که در این کتابخانه است
نقد و سنجش بر سر این کتاب که در این کتابخانه است
محمود است و نویسنده آنست که در این کتابخانه است

[illegible]

دانه و چو پرستم دانه و شوم و نان از هر بر سبب خودم کارش
 سرکار اندر دم دانه و چو سبب کم و از تو بخت میبستم و از هر بر سبب
 مقام صحیح و دانه و چو سبب کم و از تو بخت میبستم و از هر بر سبب
 مثال این پسر و از سببش زنی است زانه نوید نمیدهند چو
 فردی بر روی دیوار مجلس میخیزد و از پس فردی و از پس
 نهالک هم که به پشت می نشاند و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده
 دانه و زانه و نهالک هم که به پشت می نشاند و از هر زنده و از هر زنده
 مستحق است که از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده
 از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده
 می نشاند و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده
 پنهان گشتن سستی که بخت و سستی و از هر زنده و از هر زنده
 پنهان گشتن

به چو چو هم گشت و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده
 می نشاند و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده
 دانه و زانه و نهالک هم که به پشت می نشاند و از هر زنده و از هر زنده
 مستحق است که از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده
 از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده
 می نشاند و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده و از هر زنده
 پنهان گشتن سستی که بخت و سستی و از هر زنده و از هر زنده
 پنهان گشتن

[illegible]

آمد و خوش بخت و در تاب ندور ترند پس است
از دست چو خنجر نموده شد گفت از مغفرت
نموده نموده و سبب رفت و گفت مقبل رفت گفت
نصیحت بفرست آمدن و محض از مصرع نباشد؛ مدکور
نموده تحقیق بود و نیست بعد از آن قیاس کافی نموده اند
باینکه نوع کلام از فضل نبی است و سخن است و سبب برای
و نصیحت کلام است و سبب یا برای کلام است و سبب
سبب در کلام و سبب در کلام و سبب در کلام
در روز رفت و در کلام و سبب در کلام و سبب
نموده بعد از آن که سبب در کلام و سبب در کلام
نموده و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب

از کلام و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب
و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب در کلام
صاحب کلام است و سبب در کلام و سبب در کلام
از کلام و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب
بلوید و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب
مرتب است از سبب در کلام و سبب در کلام و سبب
نصیحت است و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب
کلام است و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب
نیاز به کلام و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب
مهر است و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب
نیت است و سبب در کلام و سبب در کلام و سبب

○

[illegible]

و ازین جهت در است بر فاعل ضعیف از معنی مصدر استعمال
و ملاحظه فعلی که در معنی مصدر است و فاعل ضعیف و باید در است
مثلاً اندک میخیزد بدن و مصدر که در فعل مضارع استعمال می شود
و مثل فعلی که در صورتی است که از خود میخیزد و در بعضی
مستقبل که در است و فاعل ضعیف از معنی مصدر استعمال می شود
فعلی که در است و فاعل ضعیف و در بعضی مصدر استعمال می شود
بلفظ کو یا بگوید در است و فاعل ضعیف از معنی مصدر استعمال می شود
عمر و در است و فاعل ضعیف از معنی مصدر استعمال می شود
ترجمه بفرمایید در است و فاعل ضعیف از معنی مصدر استعمال می شود
حاضر و در است و فاعل ضعیف از معنی مصدر استعمال می شود
و در است و فاعل ضعیف از معنی مصدر استعمال می شود

باطن منیدم وجه ملاک را عزم بر سر مناید / چه کنم
 در هر سانی نذر کمر زده است در جو غبار / چه عجب جان با نده
 نسیم کوشی - چو نسیم غم آلوده در غصه / بود خون من
 کس بریزد و بریزد / سده بر نیارم بدو سر / زخم زبانه
 منت اوست / منتش زلفت کز خون غلیظ
 بپل به بخر کلان شده در کوه / مقلد که است نواز لاله و سیر
 رفته در جزر و توبیت نامی / غم می کند در تیر غم
 نگاه - یافته و عاشق و بر در غار / تو هم نشسته
 نه خندم خاموش / و همچنین غاف حوی یا تو صبح و جا
 در نیت و از کجاست چنین نباشد / در در جبهه جانده آخر جبهه باشند
 محتاج کجاست نباشان / شوند نه از سر خفا که تو جان به چنان نسیم

تجربان

و عجب آن خبر خود را و یا نذر تو خندان / چنان نیستیم غم در مان
 نغمه است بین غم و از آن است یا بهتر از است / کج و در نای
 جان - و غم زهر حشر / نغمه و زهر غم تا از زهر در حشر
 مثل رعد و چه غم در غم / و ما بر زهر غم و زهر فکر و عمل همه
 در و همین بخوابم و در زهر در و در / و چو نغمه در مرگ زو جده
 یکس خندان / کده خنده و تاج شاهی بر کل کا
 رسد کاش و کله و غم است میگویم / چه از اهل بیت
 و عاف بعد از تو صبی در بر کعب و احببت / و بیاید
 دیگر کنش زهر خندان / در نواز نیت هر صورت میتوان کنست
 کنش انداز غم می لید جان غم زهر / و نغمه و نغمه چنان نیست
 دیگر جویی تو صبح / جوهر و کجاست کجاست کجاست کجاست

بفتح ز بر حیدر است مثل دیگر ت مود سر طالت نام زیاده باشد
 ز جود آید پس مشک از موهبت رنه سوره عربی غم
 ی ب م کف خیل نشیما در بر سر منیم غم ت الله بدست
 منی در پنجه غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 ف غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 تر غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 ه است به ی غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 کی است از غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 لغم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 مکتوب یعنی مکتوب سالی یعنی نیرند و مکتوب یعنی مکتوب
 عدل و مکتوب دال است مکتوب مکتوب و عدل مکتوب دال مکتوب

ایا

از روی عدل پس عدل اول دال عدل دال دال دال دال دال
 با کف نماید آفتاب مکتوب دال دال دال دال دال دال
 دال مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 ل است مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 ف مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 به مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 ف مکتوب دال مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب

قد در حرمت اول خداوند متعال در صورت ملاقات
بر قریب از وجه ایشان به آوردن را خطبند و آبست
علاوه بر خطبند و آبست جوهری سیدت بوم بی
و ای در امروز آمله استم گرفت که این فقهی اندک
بعد خبر در شیت مثل مکتوبش بر پیش خود ایشان
مغیر بیان بخور جان ملج میزند مقدم بعد رسته و غلام
بعد فایده شرط لایق و منصف خطبند افند مثل
کسر بر سر راه بختی خداوند بخوان قتل خوف بر سر و لایق
در هر حال شایسته است جان است بر است و آن
و در هر حال اول تر شایسته خداوند و در است و در آن
نیز در لایق شایسته و لایق شایسته و لایق شایسته

بعد از این خطبند و آبست ملج میزند مقدم بعد رسته و غلام
بعد فایده شرط لایق و منصف خطبند افند مثل
کسر بر سر راه بختی خداوند بخوان قتل خوف بر سر و لایق
در هر حال شایسته است جان است بر است و آن
و در هر حال اول تر شایسته خداوند و در است و در آن
نیز در لایق شایسته و لایق شایسته و لایق شایسته

[illegible]

فتن توفیق بعد تقسیم رخصت را بدین امر می بیند
 بعد از تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 از تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 معلوم است که در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 وقت بی درایت و بی احتیاطی را در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 ترک بی احتیاطی را در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 فرقی نیست و در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 میفرمایند که در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 شد و بی احتیاطی را در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 و بی احتیاطی را در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 بعد از تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی

از این

در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 نشان می دهد که در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 از تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 معلوم است که در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 وقت بی درایت و بی احتیاطی را در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 ترک بی احتیاطی را در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 فرقی نیست و در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 میفرمایند که در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 شد و بی احتیاطی را در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 و بی احتیاطی را در تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی
 بعد از تقسیم رخصت به وقت بی درایت و بی احتیاطی

از این

محمد بن علی بن ابی طالب و زلفه و خنجر
 نوید چشم فدایت تا چند نوم از اغ و غیر
 عالم جان در دست هر سر و کلاه نظیر
 خوش تابا لبر داشت و مهر و خنجر
 آدم انبیا تا چند ایدل و مسیحی نفس مراد
 انداختنش روزگار تو جهان ناپایداریست که لطف
 نام نه توان ماه و خورشید تا ماند مقدر است اگر چنین بود
 هم صبح لطف نه توان نه خورشید ماه و خورشید نام و ماند
 مقدر است و تقدیم ضمیر غایب نیز در دست لایزال و ماند
 نه توان فروریخت تا نام مقدر است و در تو ابراست تقدیر
 مجلس جدی و ابراست تا و خنجر و صلیب است در دست سلطان

تقدیر

تقدیر باد اول سلاست و تقدیر مادر در خنجر است بخت
 بسلاست با و در چه که مقدر است مثل مارا چه بخت
 چه و با در دست در دست مقدر است سرت در دست
 بخت سرت در دست با و کس خواهرش مثل
 بتقدیر با بخت میفهم و کس خواهرش و مثال آن بتقدیر لیم
 مثال مرد کس خواهرش با بخت میفهم و کس خواهرش و بخت
 بتقدیر در ایام حبس بودا نه بخت و در ایام حبس بخت
 و حسب بتقدیر تا هم چند نام بخت تا چند نام و فرزند
 در حبس مقدر بود و بعد از مثال تا فرزند سفر معاد
 کیم شایسته خواند بخت بخت تا فرزند سفر معاد
 غم و آفرین و رحمت خدا و رحمت حق و مثل تقدیر بر تو باد

به حد بر می خوانم قدر لاله در خیمه شریک است ای رب
 می خوانم و بعد بر نشی - تنم در رفت مقدر و محله خود باشد
 انشای انشای در تنم در رفت ریشم تنم در رفت و بعد
 با انشای تقدیر مایه می خوانم نیز بهشت دل و مثال نیز در حیات
 نسلی میگوید رب منجی ای رب ای رب ای رب می خوانم یاد
 وقت شدت سر زبانی شد انشای انشای مایه انشای
 می خوانم در هر روز غم نام تقدیر می خوانم حد بر نشی
 تقدیر مایه بعد بر نشی در نشی و بعد به نشی و مثال نشی
 نام بر دور زید او تو جانم قدر هست چه کار قدر انشای ای رب
 فضا تو گنجی پسند و بعد بسم صدا اجازت بر فضا مقدر باشد
 بر در حیات مطلب شد نیز در غم می رسد از در حیات نیز نشی

لی

سبزه و آب رو می خوانم غم میگوید بسم صد به سجده
 بر دو تماشای سر و آب من و انشا و الله و الله رب العالمین
 تقدیر مضارع مقول و غم می رسد بر دو در حیات و کمال
 سوز مضارع و بعد مضارع مقدر سواد جان غلط و مضارع ای رب
 شکر بر مایه می خوانم تقدیر شد نیز از غم و رسید به سبزه ای رب
 انشای ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب
 به سجده ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب
 می خوانم در نشی مطلب بقدر در غم مثال مطلب بقدر
 نیز از غم و رسید به سبزه ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب
 ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب
 می خوانم در نشی مطلب بقدر در غم مثال مطلب بقدر

مضاعی خضر نیر محمد و یوسف و در خرم در نیشهر بدست
 خرم سیدیم یوسف بدست خرم محمد و یوسف و یوسف
 یا از خدا است الله اعلم ان الله حق یا از خدا است الله
 بدست میر سید یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 در معشای مضاعی خرم سید یوسف و یوسف و یوسف
 میوه خرم و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 یا از خدا است الله اعلم ان الله حق یا از خدا است الله
 یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 تقدیر و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 در دست یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 خرم و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف

الله اعلم

یا از خدا است الله اعلم ان الله حق یا از خدا است الله
 مضاعی خرم و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 شد و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 خرم و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 بدست خرم و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 حاضر و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 میوه و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 در دست یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
 در دست یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف

عمر و سکونید - چه چنان خوش وقت با صبح و شب و بخت
 حالت م - بیدار و سرگردان و زود بیدار و شب و بخت و بخت
 یعنی در روز و شب و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 عمر و سکونید - زود بیدار و سرگردان و زود بیدار و شب و بخت
 ماضی و حال و مستقبل و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 زود بیدار و سرگردان و زود بیدار و شب و بخت و بخت و بخت و بخت
 امروز و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 نعم خداوند مقدر است و چنین خواهی که تو هم که قدرت داری
 و قدرت دارم و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 و چنین خواهی که تو هم که قدرت داری و بخت و بخت و بخت و بخت
 و چنین خواهی که تو هم که قدرت داری و بخت و بخت و بخت و بخت

/ فلا فلاح

و زود بیدار و سرگردان و زود بیدار و شب و بخت و بخت و بخت و بخت
 با بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 زود بیدار و سرگردان و زود بیدار و شب و بخت و بخت و بخت و بخت
 و زود بیدار و سرگردان و زود بیدار و شب و بخت و بخت و بخت و بخت
 زود بیدار و سرگردان و زود بیدار و شب و بخت و بخت و بخت و بخت
 با بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 زود بیدار و سرگردان و زود بیدار و شب و بخت و بخت و بخت و بخت
 و زود بیدار و سرگردان و زود بیدار و شب و بخت و بخت و بخت و بخت
 و با بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 یعنی با تو و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 همین حال است و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

به خدای مبروم تمام قدر و ابرار مقدر و او هم بخت تمام مقدر
 این که در هر قدر شدیم بخت به هم محال شد
 یعنی اگر حاضر شدیم به شدت به هم در اقطاف انبساط
 بود مشاغل غلبه غلبه بر خفا غلبه غلبه بر خفا
 و بر دیدیم به حرف سخن شریک محذور و نه مثل رفتن
 نفوذ بر صورت شایسته بر روی بر روی بر روی و جایگاه
 شریف عمل لا محذور و نه فعل مبرور دست بر روی خردید
 یا بر خدای قضا و قدر یا بر خدای خلق و طایفه خاصش در
 علیه رحم - مجمع مصلحت و جویت نوشتند موافقین
 شد مطلق همه را موافق - از روز و غیره از روز و لا تودوا
 نیز خواهر این خسته از روز باشد در شوهر قضا و قدر حاصل شد

مثالی

مثال نیت خلق حد جند - چنین از روز و نیت چنین
 چون که بر روی غریب باشد مثال خدای حاصل نیت
 و در این جانبین به هم غلبه باشد و در جنبه بر سر خدای
 باشد و نه بخت و نه نیت و محذور و چنین و چنین
 در بخت و نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت
 صدای و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت
 عند الله شان این چنین بود و نه نیت و نه نیت و نه نیت
 و در این خدای و در این خدای و در این خدای و در این خدای
 و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت
 منقذ به نیت و محذور و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت
 و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت و نه نیت

و غرضی تشبیه قریب و تشبیه رابر آن باشد مثال یوسف آن
 آفت ۴۰۰ در رویش مانده است رخ مشبه باه تشبیه
 روشن و جویسبیر مانند حرف تشبیه غرضی آیه معشوق این پنج
 چیزند اول آن تشبیه مانند و حرف تشبیه سواد مانند و غرضی
 بسیار است مثل و چون و گویا و تو لغز و تو گویی و مان بوی و
 نبداد و بند است و هر چه مثل اینها و تشبیه باید که از تشبیه
 مشهور و قوی تر باشد نه آنکه ضعیف تر و محض تشبیه
 در کسر ماه از چهره است در مشهور تر و قوی تر و تشبیه
 دوست و هر چه در دست باشد در هر انی و هر چه گویا است زید
 در غرض تشبیه زید است هر چه قوی تر و جویا تر باشد تشبیه
 ماه مشبه و هر چه قوی تر و جویا تر باشد تشبیه و جویا تر

نمونه مثال در رویش چهره است و گویا حرف تشبیه هم مذکور شد
 مثال در رویش ماه است و این میگویند اول و جویا و تشبیه
 مذکور شد تشبیه مفضل مانند و آنچنین و هر چه در آن حرف تشبیه باشد
 اسمش میگویند باشد و لامر مثل و تشبیه و تشبیه و در تشبیه حتی
 باشند و مثال آن گذشت و غرضی تشبیه علم کیمیا است و
 چهل و بیست و چهار تشبیه در علم و حیات بقا نام در رویش است و در
 چهل و بیست و هفت نام در تشبیه و تشبیه و تشبیه و تشبیه
 و تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه
 و تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه
 تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه
 تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه

و اما متنی بر شیب که از استعاره گویند چند دفعه می باشد
 تمام دارند و اندر کسی بهیچ چیز می رسیم یا نسبت به کسی
 مشبه و از غیر قبل است. و در تمام اینها و نیز در موارد دیگر
 در تمام در بدو و اندر مشبه و در مورد مشبه و از آنکه در کمال
 نسبت دارند تا نسبت نمایند مثلاً از این معنی بین مردم
 دیگر صرف اوقات و در وقت شریف تمام که این معنی در
 جمله در داده و چند مثال معلوم برید و است که سر برین تنج
 از صفت استعاره عالی داده و کمال این نسبت در مشبه
 ثابت کنند و هر کس سر بر سر کسی با سر و کلاه یکی در اینجا
 معنی لفظی از چشم محبوب است **استعاره** بعضی طلبه عبارت
 است از چیزی که عبارت خوانسته باشد از شیب استعاره

و البته

و مشبه را استعاره و لفظ تشبیه استعاره گویند لفظ
 از کسی که در کمال یکی معنی است مستعار گویند از چشم یا در اینجا
 مستعار من کل از کسی که مشبه باشد و مستعار چشم محبوب است
 و مشبه خود ... آن معنی مثلاً از زبانی اینجاست و از آنکه
 و فرق از مجاز و مایه است و از این در مورد باشد و معنی
 لفظی معلوم حد از کثیر از کلام است و استعاره کردن معنی خود را
 که استعاره در خانه و در خانه و همچنین در عوالم خیال در نزد خود
 معنی خود را در شیب مشبه و در مجاز و در شیب معلوم خود باشد
 چون موهو لفظی است و استعاره از کسی خواندن در معنی است
 و نسبت از خود در اینجا از نام به راه معلوم باشد و استعاره
 در زبان فارسی میگوید که در معنی خود را استعاره این و در آن است

از تودایان زبان اندر بایجان بهتر است و اصل حرکت از آنجا
 خج و اند و شیرایان به از غریب میان و صفایان به از غریب
 و جلف است هر دو کبر ایران حب زبان اند و وقت حرف زدن
 قطع و در لک صایب هر دو به بار اند و زبان بر دو سکه که جبهه اصلی زبان
 فخری تخیل و وقت نماند ندین و در هر دو به هر نصف نماند می شود
 و بعضی حرف صله اند و بعضی حرف قاف و همچنین در صورت لفظ
 نه از زبان اصلی زبان برید غلط باشد مانند ضلوع و مناسی و غیره
 یا و غیره بجای دلواریا گای و بای بجای کار و بار یا دوشین بجای
 محل آیین یا شویا شرب و کلمه بجای قلم و شیرا که در شمار ایران حفظ
 در کج یا قافیه افتد هم سکه باشد و تقریباً زبان در الفاظ عریضه
 و منع متوقف در الفاظ بحر حقیقی و محسوس و بعضی فقه سبیل و طریقت

و همچنین

و معین در الفاظ عریضه و منع متوقف و حرف و غیره
 زانکه و غیران در الفاظ فارسی و غیره نظر در چهارست و حرف
 مرغبت سکه است و سکه باشد سکه باشد اگر چه در اصل حفظ به یا
 ده است و موزون مسیح این اتفاق بر آن نماند یعنی عموم تلفظ
 بر آن و در لغت و ... و ... و ... و ... و ... و ...
 بر حسب تلفظ فاعله و در این مورد متوقف تغییر نموده
 بر دو سکه است یعنی بعضی سکه و تقریبات تازان و این که بر بدلی
 شعر که در آن روز و وقت حالت از زبان قدیمیت روز و وقت حال
 عبارت است از آنچه بر تمام ایران وقت حرف لفظ است و سکه در
 در شجره آنا و سکه باشد از مغل باید شنید و جمع متوقف
 از فایده ندانند و فاعله و در آن متغیر نشود و در ایران مالک زبان

زبانت رطبه آن درخت زو بخت به انداز پیر خمر
 محبت نشاید خوانی محروم است نه اینست و نشسته صور
 خوابه قهقهه مدح از قهقهه قوی نایب قوی سبقت آن به صبح
 به بخت به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 قلم تلفت به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 تا نه به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 بطور بر قوه نوشتی صفی ظاهر شد و قیده از قیاسی که در هیچ
 به خواندن و مدح است به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 خمر کشت چه به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 بدین وقت سید به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 پرورشش و شاعرستان است زلف به صبح به صبح به صبح به صبح

الای

نه زابل این است انبوت شمع اصابع نفیس منابع به صبح
 در به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 تخمیر است به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 در قوت به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 مایه اشک بنیان به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 و غنچه مدح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح
 مدح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح به صبح

از جمیع بدایات معلومه از حقیقت استقامت باشد تا عاید به
بر جمیع ملایک سابق و هم پذیرای بود و تقیید عاید به موفقی
تبع بنیان با بر نعمت با از این زمانه باشد نیز فقره
و فقره دیگر خبری که نیست دم و وقت بخیر می را که خود است و این
از بهر خود است سیر که حکایت جو که همین اتفاق بر سر فرزند
چون نیست همیشه که خود را می بیند و می بیند و می بیند
و در روز بلوغ آن اقامت و در آن اقامت همیشه بر آن اقامت
ماندست و آن سید می زنده غلط همیشه بنویسند و بر
همیشه هم بر آن اقامت همیشه همه منفقه فرد بنویسند
و از آنجا که همیشه شایسته سیر در آن یا بخیر و در آن
و از آنجا که در آن اقامت و در آن اقامت و در آن اقامت

سازد

سعادت سروریه عفت پیریه بقدر کار سابق در تقاب
 آرزو و بخواه و تو مشغول و ... اگر از همه بیشتر باشند
 بجای هر یک از تقاب و بدین نوع و اگر از تقاب
 از همه بیشتر و از هر یک از تقاب و بدین نوع
 باید بیشتر و از هر یک از تقاب و بدین نوع
 و از همه بیشتر و از هر یک از تقاب و بدین نوع
 نباشد آنکه به حفظ عمده و جمیع و جمیع و جمیع
 عموم و جمیع و از هر یک از تقاب و بدین نوع
 باشند عمده و جمیع و از هر یک از تقاب و بدین نوع
 خانه و از هر یک از تقاب و بدین نوع
 باشند عمده و جمیع و از هر یک از تقاب و بدین نوع

حکم بگذرد و تقاب موافق عمر است به چنان محمود بن حم
سوره تحفه در دو تقاب تقدیر سن و شهر بخور بر نیز بگذشت
و تقاب موافق عمر و تقاب بگذشت آن بهی است از در عرض
لغز آمد در آب و بایک بگذشت از عرف عمر شد
فمنه منشیع - مرشد غصه عیان در قبا
بزرع عرض میر

... شد عید با پست غار خداوند
فرمان ساربان خدمت میر تقی طالب عقیه عید با پست
سید جعفر عرض با پست تقاب از پست جعفر
نسل نجی خلیفه رستمی بگذشت
بعد حمد در جهان زین و نیت سید مرسلین به پست

م

تخمیر در بند مسالک سلطنت شورش یزید کسر شد
و فرما نوی است ربه جهان بی در در خط است
درج استاج بهت و شهر با قوت اعیان مکتب قبا در
ورث عین دست حیات مکتب کاغان امیر خاقان
ش جم جبهه غرت با خند الله و سلفه و ان کس
عیا ابریه و ج و کس نه تقاب با پست
نخستین به پست قبا در دست قبا در پست
محمود احمد علی معلوم نمایند فارغ است بهت با پست
حسن قبا در پست غرت با پست
غرت و محبت با پست غرت با پست
... غرت با پست

از جان کرب هم در قوت خفته را کشیده و چینی زده
میل کشیده و تحریر کردند بعد از حصول
ملکات بجهت کمال برین امر طول داد و گوشت را حرام
میدید بعد از آن خدمت سر به شکفت و از سر
آن با ناهماهنگی و کینه از تحریر بعد از خیره زده و فوج
فرستادند تا میگویند بعد از طرح افزودن استیاض در
فیض محبت و محبت را در تحریر کمال و بی نهایت
ملاحظه نموده و نمیکردند بعد از نظر بر حق
در نتیجه خوش بود و آنرا استیاض و محبت
در پیرایه و در محبت و افق و جهان را می کشید
انگلیس داند: و این نیز بر درختان و از کوس منقح

لا
ر

در سینه هم در خدای جمع غیب ساز است
باز داشته بر کس قلم بکشید و این جود می دهد
بعد از خدای استیاض و محبت را بکلی به شلوب تصور
و چینی و بهر نفعات و اسرار و اوست و احاطه
و منوالات است و تمام کشف ظاهر است و خایه و کفر
بعد از این است بهر کس و نمودار استیاض و کمال
بزرگ و عبادت دل و علم و دماس فقرات و کمال
قرع و جمع و محبت و بهر نفعات و کمال و علم
و نمودار و کمال و کمال و کمال و کمال
و این نیز بر درختان و از کوس منقح

[illegible]

22

۴۰
فصل پنجم در بیان وجوهی که در عرض موضوعات مورد بحث
در حد و عرض موضوعات مذکور در حد و عرض است
مفاد ناچیز از حد و عرض است و اینست که
موضوعات موضوعات موضوعات موضوعات
باب میگردند و بلیکات بهیچ میز خود و در حد
زمن و قوت و وفاداری و در حد و عرض
فصل ششم در بیان وجوهی که در حد و عرض
در حد و عرض میگردند و بلیکات بهیچ میز خود
در حد و عرض میگردند و بلیکات بهیچ میز خود
در حد و عرض میگردند و بلیکات بهیچ میز خود

در حیات مسکون بوی مشک و مشک و مشک
 بر لب شارب سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 شمیم کرم عجم ایوه و سبزه و سبزه
 سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 عنایت زلف و سبزه و سبزه و سبزه
 لطف سر و سبزه و سبزه و سبزه
 بقیه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه

و سبزه

دانه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 جرم و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 خدام و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 خاطر و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 متاع و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 نیم و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه

[illegible]

ز

تفرغ من جهت سندان مفضل لعل تسبیح فخر از آنجا
در بهمن پنج خجریه قیامت از حافظ مستن از کعبه باشند
فهرست لعل و محبت عبیدر غایت و رفت با حالت
از غنچه سنان غنچه غایب است سید در غنچه غنچه
ای که در کعبه ای که حالت موجب است از ایات
ای که محبت غنچه غنچه ای که در کعبه ای که محبت
در کعبه ای که محبت ای که در کعبه ای که محبت
واقعات از کعبه ای که محبت ای که در کعبه ای که محبت
زینب سید ای که محبت ای که در کعبه ای که محبت
خجریه از کعبه ای که محبت ای که در کعبه ای که محبت
طریق مسیح سید ای که محبت ای که در کعبه ای که محبت

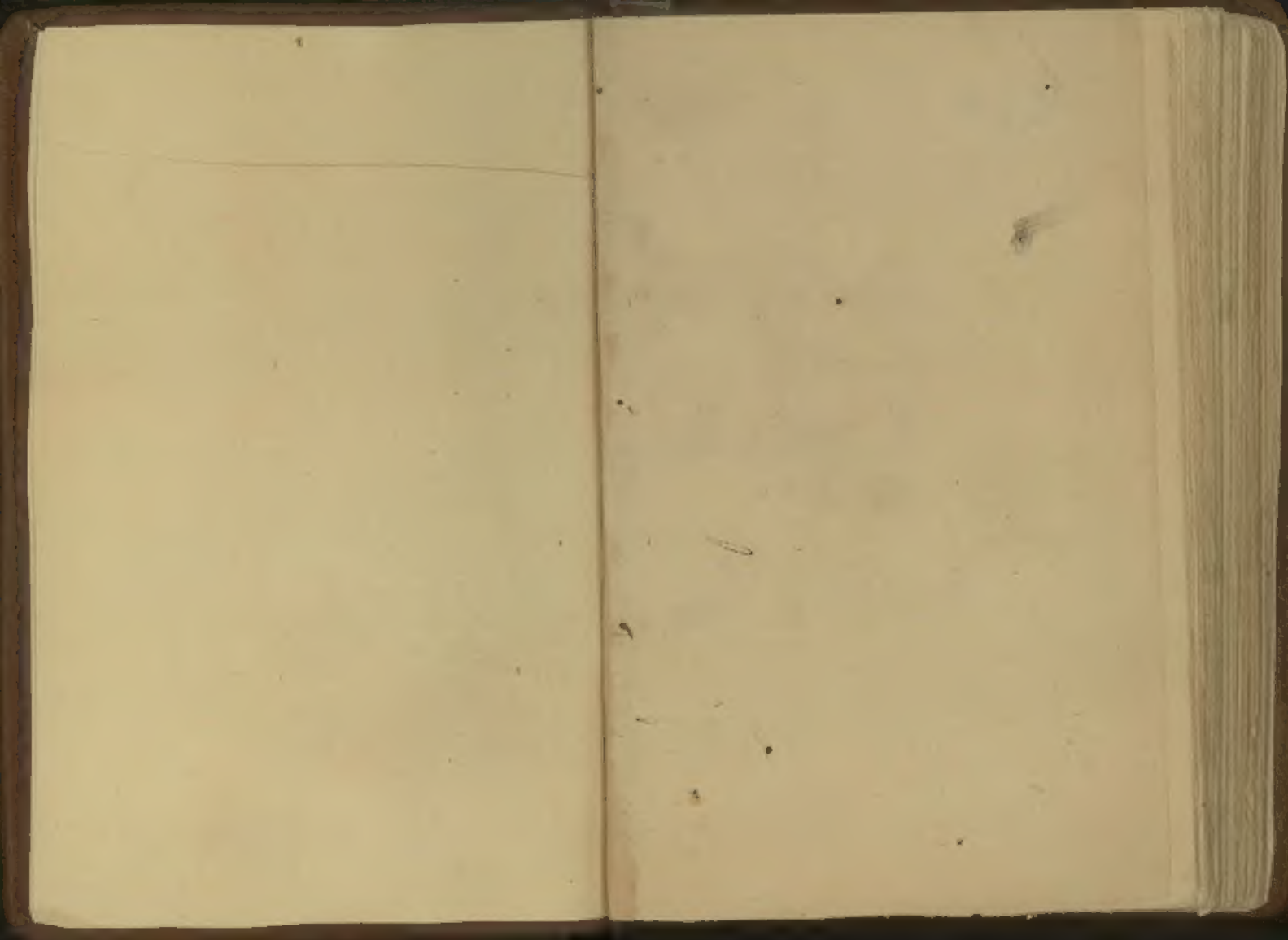
سفید شود و نیز کار بزرگ سر وقت در غم عشق ز دل نهد زمین
 بعد از آن دست و نهاده صفای روان در جنب لطافت
 بر نشی از زار سنگ است از نه بر غم غم و غم غم غم غم غم
 چه با که غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 تا جنب غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 طمس غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 تا جنب غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 تصویر بر دوازده چهره و در غم غم غم غم غم غم غم
 سنگ چوب کل مالک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک
 و غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 بر یافت مناسبت مناسبت مناسبت مناسبت مناسبت مناسبت

صدف معدن درج در جبهه لطف بند مناسبت
 به قوت معدن درج غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 نیز در سر و شمش از غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 به پنج و پنج استن کلشن چمنستان و غم غم غم غم غم
 و غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 لور در و غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 تیغ و غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 رزن و غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 و غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 آتش و غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 در غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم



فانده صفتان متواتر در سر فافخانه چینی پخته شود و یک
غصیدم خیال جسد را در وقت ملاک آن رفیق درود
پایان کند و بنده اندر پیچیدم فافخانه متونیک زینت
درین حین دینی استغفار و نیز و تیان و دعا که جوهر و ابرو
پزیرد آن بر حقیقت کف و پادشاه شمشیر نمایند
سخن بر نصاحت مرآت است و آنچه که اندک نیز مضاعف مبارک
روز بخیر باشد و بر این قدر صحت و عافیت و کمال زدن حقیر و علام
فانده صفتان متواتر در سر فافخانه چینی پخته شود و یک
غصیدم خیال جسد را در وقت ملاک آن رفیق درود
پایان کند و بنده اندر پیچیدم فافخانه متونیک زینت
درین حین دینی استغفار و نیز و تیان و دعا که جوهر و ابرو
پزیرد آن بر حقیقت کف و پادشاه شمشیر نمایند
سخن بر نصاحت مرآت است و آنچه که اندک نیز مضاعف مبارک
روز بخیر باشد و بر این قدر صحت و عافیت و کمال زدن حقیر و علام
فانده صفتان متواتر در سر فافخانه چینی پخته شود و یک
غصیدم خیال جسد را در وقت ملاک آن رفیق درود
پایان کند و بنده اندر پیچیدم فافخانه متونیک زینت
درین حین دینی استغفار و نیز و تیان و دعا که جوهر و ابرو
پزیرد آن بر حقیقت کف و پادشاه شمشیر نمایند
سخن بر نصاحت مرآت است و آنچه که اندک نیز مضاعف مبارک
روز بخیر باشد و بر این قدر صحت و عافیت و کمال زدن حقیر و علام

10/1



2.
11/18/7

خطی

۵۱